

دوستان و سروران گرامی،

قبل از هرچیز لازم می‌دانم که از همه شما که به درخواست من پاسخ مثبت گفتید و قدم رنجه کردید سپاس گذاری کنم.

جمع امروز ما برای امانت سپاری خاکستر پدر من، استاد شجاع الدین شفا است.

استاد در بستر مرگ سفارش‌هایی چند به من کردند، و آنچه که درباره پس از درگذشت خودشان گفتند این بود که چون آرزویش برای مردن در ایران ممکن نیست، پیکرش خاکستر شود، و این خاکستر هرچه زودتر به ایران برده شده و به خاک پاک آن سپرده شود.

انجام این کار در این زمان، و تا هنگامی که تجارت سیاه دکان داران دین در کشورمان به راه است ممکن نیست، و از این نظر این امانت برای مدتی، که امیدوارم بسیار کوتاه باشد، در این مکان به امانت سپرده میشود.

آرزوی پدر من، خود من، و اطمینان دارم همگی دوستانی که در اینجا هستند، و که بالاتر از آن، همه ایرانیان آزاده، این می‌باید بود که این مراسم در کشور ما، در خاک پاک ایران زمین، و زیر آسمان آن باشد، ولی در اشغال بودن میهنمان از نیروهای ناپاک این کار را مانع است.

در آرزوی روزی، نه چندان دور، که افتخار اینرا داشته باشم که همگی را برای مراسمی به همین گونه، ولی اینبار پا بر روی خاک میهنمان، و در زیر نگاه قله پر از برف دماوند دعوت کنم.

در آرزو، اطمینان دارم که همه ما، نفر به نفر، گرمی روح شادان استاد شجاع الدین شفا را، نه چندان دور از خود، احساس خواهیم کرد.

آرزوی روزی است که ایران ما آزاد است.

به امید آن روز.